

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد محق

۲۹ اپریل ۲۰۲۴



محمد محق

زندگی مسلمانان در کشورهای نامسلمان

پس از تحولی که در افغانستان رخ داد و بسیاری ناگزیر به ترک کشور شدند، شماری از چهره‌های سلفی و شبه سلفی زندگی کردن در کشورهای غیر مسلمان را برای مسلمانان ناروا و از نوع گناه کبیره خوانده و شماری از آنان گرفتن تابعیت این سرزمین‌ها را کفر شمردند. در صحبتی ویدیویی با شماری از دوستان به این موضوع پرداختم. فشرده آن‌چه در آنجا مطرح کردم نکات زیر است:

- جوامع انسانی دست کم سه مرحله اساسی را پشت سر گذاشته است، نخست هنگامی که هنوز دولت‌شهرها تشکیل نشده بودند، از سه صد هزار سال قبل تا حدود شش هزار سال پیش از امروز، دوم از روزگاری که دولت‌ها به وجود آمدند و کره زمین به قلمروهای قراردادی مختلفی نامگذاری و تقسیم شد، حدوداً از ۵۲۰۰ سال قبل تا اواسط قرن هفدهم میلادی و سوم عصر مدرن که دولت-ملت‌ها پدیدار شده و مرزهای ملی به رسمیت شناخته شدند تا امروز.

- قرآن مجید سخن چندانی در باره تقسیم سرزمین‌ها نگفته است و به شماری از سرزمین‌های آن عصر اشاراتی گذرا داشته است، مانند مدین، یثرب، مکه، مصر، بابل، سرزمین مقدس، و ارم، اما این در سیاق تقسیم این سرزمین‌ها به اسلامی و غیر اسلامی نبوده است. اصطلاحی مانند دار الاسلام و دار الکفر از اصطلاحات فقهی است و در سده‌های پس از نزول قرآن به میان آمده است.

- در باره زندگی کردن مسلمانان در سرزمین نامسلمانان و هجرت شان به سرزمین مسلمانان حکم صریحی در قرآن مجید نیست، اما در باره خروج از سرزمین ظلم و ستم، و مهاجرت به سرزمینی که گشودگی بیش‌تر داشته باشد به اجمال در قرآن آمده و زیستن زیر ستم مورد نکوهش قرار گرفته است. (نساء: ۹۷) بحث هجرت در قرآن پس از آن به میان آمد که امکان زیست مسالمت‌آمیز برای مسلمانان در مکه از میان رفته بود و آنان روزانه در معرض آزار و شکنجه قرار داشتند. یعنی تجویز هجرت به خاطر ستم و بیداد حاکمان بوده است نه به علت تفاوت اعتقادی با آن جامعه.

استدلال‌هایی که علمای سلفی، به شمول بزرگان شان مانند شیخ ابن باز و شیخ ابن عثیمین، در این زمینه به قرآن می‌کنند بی‌ربط است مانند آیت ۱۴۱ سوره نساء که می‌گوید: "هرگز خداوند راهی برای تسلط کافران بر مؤمنان نمی‌گشاید." آنان به این دقت نمی‌کنند که این آیت جمله خبری است که وظیفه خدا را بیان می‌کند نه وظیفه مؤمنان را، و چیز صریحی در باره این‌که آنان در کجا زندگی کنند به ما نمی‌گوید.

- بیش‌ترین استدلال این عده به احادیثی است که می‌گویند مسلمانان نباید در میان مشرکان زندگی کنند، مانند این حدیث منسوب به پیامبر اسلام: "من برائت می‌جویم از مسلمانی که در میان مشرکان اقامت داشته باشد." (ابوداود و ترمذی) این روایت‌ها با آن‌که ظنی الثبوت هستند، یعنی نسبت آن‌ها به آن حضرت قطعی نیست، اما اگر سخن ایشان باشد ناظر به شرایط خاصی است که میانه دو اردوگاه مؤمنان و مشرکان به تیرگی شدید و بلکه به دشمنی گرائیده بود و زیستن مؤمنان در چنان اجتماعی یا به شکنجه و آزارشان منتهی می‌شد و یا آنان را به تظاهر به همکاری با دشمن وامی‌داشت. چنین شرایطی از نوع شرایط اضطراری است نه عادی، و حکم به خروج از میان دشمن یک سخن منطقی است. در حالت عادی که میان مسلمانان و نامسلمانان امکان زیست مسالمت‌آمیز وجود داشته باشد چنین حکمی قابل تسری و تطبیق نیست. طبق روایت‌های مشهور سیرت نبوی که مورد قبول سلفیان و گروه‌های مشابه شان است، پیامبر اسلام در دوران مکه که آزار مؤمنان افزایش یافت به آنان گفت: "به حبشه هجرت کنید زیرا در آن جا پادشاهی است که کسی را مورد ستم قرار نمی‌دهد." در آن زمان پادشاه حبشه و مردمش نامسلمان بودند.

- در دوران کشورگشایی حاکمان مسلمان که عصر امپراتوری است، بر اساس روابط بین الملل در جهان باستان نیاز به بحث‌های حقوقی به میان آمد، و در این دوره بود که فقها اصطلاحاتی مانند دار الاسلام و دار الکفر را اختراع کردند. شماری از آنان تمام دنیا را به دو بخش تقسیم می‌کردند و سرزمین سومی را به رسمیت نمی‌شناختند. این عده همه سرزمین‌های نامسلمانان را دار الکفر می‌خواندند و همه دار الکفر را دار الحرب، یعنی سرزمینی که رابطه با آن بر پایه جنگ بنا شده و مسلمانان هیچ گونه تعهدی نسبت به آن ندارند. شماری از فقها بر اساس تجربه معاهداتی که میان مسلمانان و سرزمین‌های نامسلمانان صورت می‌گرفت اصطلاح دیگری را پدید آوردند و گفتند چنین سرزمین‌هایی تا هنگامی که معاهده برقرار است به نام دار العهد خوانده می‌شوند و جنگ با آن‌ها روا نیست، اما طبعاً این وابسته به این بود که چنین معاهده‌ای وجود می‌داشت، و بقیه کشورها را شامل نمی‌شد.

- معتدل‌ترین نظر را در این باره امام ابوحنیفه داشت که دار الحرب خواندن یک سرزمین را به تحقق همزمان سه شرط مشروط ساخته بود: یک) جدا افتادن از سایر مناطق مسلمان نشین، دو) زوال امنیت شهروندان مسلمان یا نامسلمان کشور اسلامی، سه) غلبه احکام و شعایر غیر مسلمانان به جای احکام و شعایر اسلامی، یعنی ممنوعیت شعایر اسلامی مانند نماز، و سایر شعایر تعبیدی. از نظر وی تا این سه شرط یکجا اتفاق نمی‌افتاد حکم دار الحرب بر سرزمینی قابل اطلاق نبود. بر همین اساس بود که هنگام اشغال بخشی از کشورهای اسلامی به دست جنگجویان مغول و حاکم ساختن قوانین چنگیز خان، فقهای حنفی این سرزمین‌ها را دار الکفر/دار الحرب نخواندند، زیرا هنوز امکان برپائی شعایر دینی وجود داشت.

- در عصر حاضر که دولت‌های ملی به وجود آمد، مسلمانان با مفاهیم مدرن دولت-ملت آشنا نبودند و بیش‌تر کشورهای مسلمان زیر استعمار کشورهای نامسلمان قرار داشتند. در این دوره برای بسیاری از رهبران و سازمان‌های سیاسی در کشورهای اسلامی کسب استقلال اولویت پیدا کرد. در دوران پساستعمار که مرزهای ملی به رسمیت شناخته شد، گروه‌های اسلام سیاسی این مرزها را بی‌اعتبار خوانده و در پی تشکیل خلافت اسلامی به سبک قدیم شدند که یک خلیفه در رأس امور باشد و همه کشورهای مسلمان حیثیت یک کشور را پیدا کند. چنین چیزی در عمل تحقق نیافت و برای

جوامع اسلامی جاذبه‌ای نداشت، زیرا از یک سو چنین چیزی جز در عصر خلافت راشد و دوران امویان، دیگر هرگز تحقق نیافته بود و دست کم از نیمه قرن دوم هجری تا سقوط خلافت عثمانی همواره جهان اسلام میان چندین قدرت منقسم بود. از دیگر سو، در عصر حاضر ساختار روابط بین‌الملل و تناقض‌هایی که میان منافع ملی کشورها، به شمول کشورهای مسلمان وجود داشت امکان شکل‌گیری چنین قلمرو واحدی را کاملاً از میان برداشته بود. این ایده تخیلی هرچند آرمان‌شهر این گروه‌ها بود اما در عمل هیچ موفقیتی به دست نیاورد، جز حکومت داعش در موصل و رقه که بر اساس نفی و انکار این مرزها برپا شده بود و عمر چندانی نکرد. در دیگر مناطق، حتی آن گاه که گروه‌های اسلام سیاسی به قدرت رسیدند، مانند سودان، افغانستان، ایران، و دوره محدودی در مصر، در عمل امکان نادیده گرفتن این مرزها وجود نداشت و کسی سخن از محو آن‌ها بر زبان نراند.

- در اثر تناقض‌های فراوانی که در این زمینه وجود دارد تا امروز اتفاق نظری، حتی در میان صاحب‌نظران گروه‌های بنیادگرا، در این باره به وجود نیامده، بلکه در نظر و عمل متشتت مانده‌اند. شمار فراوانی از رهبران سازمان‌های اسلام سیاسی که با حکومت‌های خود اختلاف سیاسی داشته‌اند به کشورهای سکولار پناه برده‌اند، چه با اکثریت مسلمان و چه نا مسلمان. هم اکنون شمار فراوانی از شیوخ سلفی، اخوانی، تحریری، دیوبندی، مانند بسیاری دیگر از مسلمانان در کشورهای نامسلمان زندگی می‌کنند و اهمیتی به آن فتواها نمی‌دهند. آنان بحث دار الکفر و دار الاسلام را خلاف منافع خود یافته و ترجیح می‌دهند که مسکوت بماند. بسیاری از آنان که با گروه‌هایی مانند طالبان همدلی یا قرابت فکری بسیار زیادی دارند، تا روزی که برای‌شان ممکن باشد راضی نیستند در زیر حاکمیت این گروه زندگی کنند و ترجیح می‌دهند یا زیر سایه جنرال‌های سکولار پاکستانی، یا نظام‌های سکولار دیگر کشورهای مسلمان به سر ببرند و بخش قابل توجهی از آنان نیز در لیبرال‌ترین کشورهای غیر مسلمان رحل اقامت دایمی افکنده‌اند.

- فتواهایی که جهان را به دار الاسلام و دار الکفر تقسیم می‌کند و زندگی در کشورهای نامسلمان را ناروا می‌شمارد باعث سردرگمی گسترده‌ای در میان جوانان مسلمان ساکن در کشورهای غیر مسلمان می‌شود و شماری از آنان را وامی‌دارد که از آن جا به پندار خود هجرت کرده و به گروه‌های افراطی بپیوندند، چنان‌که هزاران جوان احساساتی بی‌خبر و مسموم شده با این فتواها بعد از اعلان خلافت داعش از سراسر جهان به آن‌جا سرازیر شدند.

- در واقع تصمیم اقامت و زندگی در سرزمین خاصی، چه مسلمان و چه نامسلمان، بخشی از حقوق شخصی هر انسان است که با در نظر گرفتن شرایط خاص خویش می‌تواند متناسب با شرایط و فرصت‌هایی که وجود دارد به آن اقدام کند. این موضوع بستگی به نوع سبک زیست انسان‌ها و ارزش‌هایی دارد که هر کس برای زندگی خود تعریف کرده است. در این زمینه حکم جامع و قاطعی وجود ندارد که برای یکایک مسلمانان صادر شود و آنان مکلف به اجرای آن باشند.

تفصیل این مبحث را، علاقه‌مندان این موضوع، می‌توانند در صحبت ویدیویی‌ام در تلگرام دنبال کنند: